

حمایت از حق حیات در عملیات انتظامی

فاطمه محمدی^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۶

از صفحه ۱۳۵ تا ۱۷۰

چکیده

حق حیات محوری ترین حق بشری است که جز در شرایط استثنائی و محدود، سلب آن در هر شرایطی ممنوع است. نظام حقوق بشر تاکنون دو استثنا را با شرایط بسیار مضیق پذیرفته است: توسل به زور مرگبار توسط مأموران اجرای قانون و اعدام. توسل به زور در عملیات اجرای قانون باید جنبه کاملاً استثنائی داشته و به عنوان آخرین راه حل مورد استفاده قرار گیرد. چنین توسل به زوری در صورتی مشروعیت خواهد داشت که برای حفاظت از جان خود مأمور، دیگران، یا اهداف خاص اجرای قانون یعنی دستگیری یا جلوگیری از فرار متهم ضرورت و تناسب داشته باشد. درحالی که مأموران همواره باید با استانداردهای از پیش تعیین شده به عملیات بپردازند تا با حداقل تلفات جانی و مالی به هدف خود یعنی حفاظت از امنیت جامعه نائل شوند. بی تردید در مقولات استراتژیک امنیتی و دفاعی دولت‌ها باید از گذراندن قوانینی که احتمال سوءاستفاده از آن‌ها در جهت نقض حق حیات صورت می‌گیرد، خودداری بنمایند. این دغدغه همواره مورد توجه کمیته حقوق بشر سازمان ملل بوده است. بنا بر نظر کمیته، حق حیات ممکن است با یک تفسیر موسع از حق دفاع نقض شود. پیش‌بینی نکردن مقررات لازم در برخورد با کسانی که حق حیات دیگران را مورد تعرض قرار می‌دهند می‌تواند به نوعی نقض حیات قربانی باشد. هم‌چنین عدم حمایت دولت از افراد یا گروه‌های در معرض تهدید یا بازگذاشتن دست گروه‌ها و افراد خاص در تعرض به حیات دیگران جلوه‌ای از نقض حق حیات است.

کلیدواژه‌ها

حق حیات، عملیات انتظامی، سلب خودسرانه، ضرورت و تناسب، مسئولیت.

مقدمه

حفظ نظم و امنیت یکی از اهداف اصلی در هر نظامی است. تحقق این هدف از طریق همکاری نهادهای مختلفی صورت می‌گیرد. پلیس یکی از مهم‌ترین نهادهای حفظ امنیت است. هدف پلیس از مداخله در فرایند انتظامی بازگرداندن نظم است، انجام این وظایف از طرف پلیس به‌طور دایم با حقوق و آزادی‌های افراد اصطکاک دارد. امروزه توجه به رعایت حق حیات^۱ توسط پلیس بیش از هر زمانی شده است. کشورهای مختلف از طریق اتخاذ راهکارهای مختلف گرایش خود به این امر را نشان داده‌اند. اصلاح مقررات و جهت پررنگ کردن جنبه‌های حقوق بشری قوانین، افزایش سازوکارهای نظارتی و ایجاد نظام‌های مستقل برای تعقیب افسران متخلف، پیش‌بینی جبران خسارت برای بزه‌دیدگان سوءاستفاده پلیس از قدرت، اصلاح نظام آموزش پلیس و آموزش حقوق بشر به نیروهای جدید، از جمله مهم‌ترین اقدامات دولت‌ها در این حوزه است.

احساس حمایت از این حق تنها هنگامی حاصل می‌شود که موانع زمینه‌ای فراروی اعمال آن شناسایی و رفع شوند. یک بحث مجادله‌انگیز در حمایت از حق حیات در عملیات انتظامی به محتوای مناسب با این موقعیت از نظر حقوق و مسئولیت‌هایی که اعطا می‌کند، ارتباط دارد. آیا حق حیات و مسئولیت دولت‌ها در این زمینه به یکدیگر وابسته‌اند یا تأکید بر یکی باعث تضعیف دیگری می‌شود؟

در اینجا مفید است مسئولیت ذی‌ربط در این زمینه را مدنظر قرار دهیم. می‌توان

۱- اسنادی که ناظر بر حق حیات هستند، عبارت‌اند از: ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده شش میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مواد یک و دو و شش پروتکل دوم اختیاری بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده یک اعلامیه آمریکایی حقوق و تکالیف انسان، ماده چهار کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، مواد یک و دو پروتکل الحاقی کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، ماده دو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، پروتکل شماره شش کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، ماده چهار منشور آفریقایی حقوق بشر و ملل، کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت ژنوسید، کنوانسیون بین‌المللی تعلیق و مجازات جنایت آپارتاید، کنوانسیون بین‌المللی گروگان‌گیری، ماده ۲۴ اساسنامه دیوان بین‌المللی یوگسلاوی سابق، ماده ۲۳ اساسنامه دیوان بین‌المللی رواندا، قطعنامه شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد در ۲۵ مه ۱۹۸۴ و ۲۴ مه ۱۹۸۹، اصول اساسی ملل متحد در خصوص توسل به‌زور و سلاح گرم توسط مقامات اجرایی قانون.

مسئولیت را جز مواردی تلقی نمود که به وسیله قانون مقرر می‌شوند و برای عدم احترام به آن‌ها مجازات‌هایی تعیین می‌شود.

آنچه در این پژوهش دنبال می‌شود گفتگو بر سر چگونگی عملکرد پلیس از دیدگاه موازین حق حیات در عملیات انتظامی است، اگرچه به قواعد و معیارهای حقوق بشری به طور عام نیز اشاره شده است. از این رو فرآیند پژوهش از روش تحلیلی حقوقی پیروی می‌کند. چگونگی انعکاس اصول و معیارها و حقوق و تضمین‌های پذیرفته بین‌المللی در مقررات انتظامی و نحوه تفسیر و اجرای آن در رویه عملی مورد تأمل و نقد قرار گرفته و البته به مناسبت از رویه‌ها و تفاسیر دادگاه‌ها و ارگانهای حقوق بشری، به ویژه دیوان اروپایی حقوق بشر و کمیته حقوق بشر نیز استفاده شده است.

به طور کلی، برای دستیابی به حمایت از حق حیات در عملیات انتظامی، سامان‌دهی ساختارها و مکانیسم‌های مناسب، رعایت یک سلسله اصول و قواعد راهنما، ضروری است.

۱- بررسی مفهوم حق حیات و عملیات انتظامی

۱-۱- بررسی مفهوم حق حیات

الف) تعریف لغوی حیات

حیات: فیهو ضد الموت و یسمى المطر حیا لان به حیاة الارض. علامه دهخدا معنی لغوی حیات را چنین ذکر کرده است: حیات کلمه‌ای است عربی و مصدر و به زندگی مقابل ممت گفته می‌شود (دهخدا ۱۳۳۸: ۸۴۳).

ب) تعریف اصطلاحی حیات

از حیات اصطلاحی خاص به عمل نیامده است و اگر احياناً تعریفی از آن صورت گیرد تعریف شرح الاسمی خواهد بود. در هر حال حیات عطیه‌ای است که در نهاد انسان‌ها به ودیعه گذاشته شده و با توجه به مذاهب و دیدگاه‌های مختلف آن را هدیه‌ای از جانب خداوند پنداشته که به وسیله کیفرهایی چون حبس و تبعید و اعدام سلب می‌شود.

پ) تعریف حقوقی حق حیات

حق حیات اصلی‌ترین حق هر انسان است که با تحقق آن سخن گفتن از حقوق دیگر موجه است. حق حیات بیشتر در برابر قدرت دولت‌ها مورد استناد قرار می‌گیرد، هرچند تکلیف به احترام به حیات دیگران اختصاص به دولت‌ها ندارند بلکه شهروندان نیز در روابط خصوصی میان خود موظف‌اند به حیات دیگران به دیده احترام بنگرند (قربان نیا ۱۳۸۷: ۱۸۶). ماده سه اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام می‌دارد:

هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

اهمیت این حق تا به آنجا است که حتی در شرایط اضطراری نیز نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در حقیقت به تصریح بخش دوم ماده ۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حتی در موارد اضطراری کشورها نمی‌توانند به بهانه اینکه حیات و بقای ملت در معرض تهدید است، حق حیات افراد را نقض کنند. ماده شش میثاق با تفضیل بیشتری از حق حیات سخن می‌گوید:

«۱- حق حیات از حقوق ذاتی انسان است، این حق باید به وسیله قانون مورد حمایت قرار گیرد. هیچ‌کس را نمی‌توان بدون مجوز و به‌طور خودسرانه از زندگی‌اش محروم کرد.

۲- در کشورهایی که مجازات اعدام لغو نشده است، صدور حکم باید فقط در مورد مهم‌ترین و جدی‌ترین جنایات طبق قانون لازم‌الاجرا در زمان ارتکاب جنایت صورت گیرد که آن‌هم نباید با مقررات این میثاق و کنوانسیون منع و مجازات جرم کشتار جمعی در تعارض باشد. اجرای مجازات اعدام تنها می‌تواند به‌موجب حکم قطعی صادره از دادگاه صالح انجام شود.

۳- در مواقعی که سلب حیات، به‌منزله جرم کشتار جمعی باشد، فرض بر این است که هیچ‌یک از مقررات این ماده به هیچ‌کدام از کشورهای عضو میثاق اجازه نخواهد داد که به هیچ‌نحو از هیچ‌یک از تعهدات و الزامات خود که بر اساس مقررات کنوانسیون منع و مجازات جرم کشتار جمعی به عهده گرفته‌اند، منحرف شوند.

۴- هر محکوم‌به‌مرگ، حق درخواست عفو یا تخفیف مجازات خواهد داشت. عفو عمومی، فردی یا تخفیف مجازات اعدام در تمام موارد می‌تواند اعطا شود.

۵- حکم اعدام نسبت به جرائم ارتكابی توسط افراد کمتر از ۱۸ سال صادر نمی‌شود و در مورد زنان باردار اجرا نمی‌گردد.

۶- هیچ‌یک از مقررات این ماده برای تأخیر یا منع الغای مجازات اعدام از طرف دولت‌های عضو قابل استناد نیست» (قاری سید فاطمی ۱۳۸۸: ۵۰).

۱-۲- بررسی مفهوم عملیات انتظامی

الف) مفهوم لغوی عملیات انتظامی

عملیات اسم جمع عمل است. مجموعه از کارهای مربوط به یکدیگر که برای منظور معینی انجام گیرد.

انتظام: اسم، وضع و کیفیت منظم بودن، سامان.

انتظامات: اسم، گروه یا اداره‌ای که کارش حفظ نظم و امنیت است مثل اداره انتظامات، مأمور انتظامات و غیره.

انتظامی: صفت، منصوب به انتظام (نیروی انتظامی)، مأمور انتظامی، مأموری که عهده‌دار نظم و آرامش است (صدری افشار ۱۳۸۷: ۹۰۵).

عملیات: یک اقدام نظامی یا انجام یک مأموریت نظامی، استراتژیک، تاکتیکی، خدماتی، آموزشی و ارجاعی است. فرایند اجرای رزم شامل جابه‌جایی، تدارک، تهاجم، دفاع و مانور که برای دستیابی به اهداف هر رزم یا نبرد لازم است (نوروزی ۱۳۸۵: ۴۷۷).

ب) مفهوم اصطلاحی عملیات انتظامی

عملیات انتظامی به مجموعه اقداماتی اطلاق می‌شود که کارکنان نیروی انتظامی در چارچوب وظایف قانونی برای پیش‌گیری و جرائم، برقراری نظم و امنیت و تعقیب و دستگیری مجرمین انجام می‌دهند تا استقرار نظم و امنیت و آسایش فردی و اجتماعی در جامعه تحقق یابد (گل محمدی خامنه، ۱۳۸۲: ۴).

۲- مسئولیت دولت‌ها در قبال حق حیات

پیشگیری سرآمد و سرآغاز حمایت مؤثر از حقوق و آزادی‌های هر فرد انسانی است و از این‌رو هدف نهایی حقوق بشر تأسیس یک جامعه ملی و بین‌المللی است که در آن تمام اشخاص بتوانند در آزادی، صلح و امنیت زندگی کنند. پیشگیری که اهمیت آن

از سوی تمام نهادهای گزارشگری و نظارتی بین‌المللی مورد تأکید قرار گرفته است، با درج تعهدات حقوق بشر در نظام داخلی آغاز می‌شود، در بسیاری از موارد پیشگیری مؤثر نیز مستلزم اقدامات اداری، آموزشی، اجتماعی و مثل آن و همچنین همکاری بین‌المللی است (قمری ۱۳۸۶: ۸۷). اگرچه کمیته حقوق بشر دیدگاه‌های خود را در مورد تکلیف دولت‌ها به پیشگیری از نقض حقوق بشر به‌طور کلی، بیان نکرده است، اما همواره بر پیشگیری در رابطه با موضوعات خاص تأکید کرده است. از این‌رو، دولت‌های عضو باید در گزارش‌های دوره‌ای خود کمیته را از «اقدامات قانون‌گذاری، اجرایی، قضایی و امثال آن که برای پیشگیری و مجازات مرتکبین در مطابقت با مقررات میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی اتخاذ کرده‌اند، مطلع نمایند».

کمیته همچنین اشعار داشت که:

«حمایت در مقابل سلب خودسرانه حیات که به‌طور صریح در بند ۱ ماده ۶ لازم دانسته شده است، از اهمیت بالایی برخوردار است، کمیته معتقد است دولت‌های عضو باید اقدامات را نه‌تنها برای پیشگیری و مجازات مرتکبین سلب خودسرانه حیات اتخاذ نمایند، بلکه باید از کشتن خودسرانه توسط نیروهای امنیتی خود پیشگیری نمایند. سلب حیات توسط مقامات دولتی، مسئله‌ای است که بسیار جای نگرانی دارد. از این‌رو قانون باید به‌طور دقیق شرایطی که در آن فرد ممکن است حیاتش توسط این مقامات سلب شود را به‌شدت تحت کنترل داشته باشد و آن‌ها را محدود نماید» (کمیته حقوق بشر^۱ ۱۹۸۲: ماده ۶).

درنهایت، وقتی کمیته نتیجه می‌گیرد یک دولت عضو، تعهدات خود را به‌موجب این میثاق در شکایتی که به‌موجب پروتکل اختیاری میثاق طرح‌شده، نقض کرده است، به دولت عضو ذی‌نفع اطلاع می‌دهد که مکلف است تا از وقوع چنین نقض‌هایی در آینده پیشگیری نماید. دیوان آمریکایی حقوق بشر تا حد زیادی به‌طور مفصل مفهوم پیشگیری را در قضیه *سوارز گوریرو علیه دولت کلمبیا* تحلیل کرده است. در این دعوا، دیوان آمریکایی حقوق بشر حکم داد که یک دولت عضو کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر یک تکلیف حقوقی بر عهده دارد تا اقدامات متعارفی

1. Human rights committee

برای پیشگیری از نقض‌های حقوق بشر اتخاذ نماید.

دیوان در ادامه می‌افزاید:

«این تعهد به پیشگیری شامل تمام ابزار با ماهیت حقوقی سیاسی، اداری، فرهنگی است که حمایت از حقوق بشر را ارتقاء می‌دهد و تضمین می‌نماید که هر نقضی مورد توجه قرار می‌گیرد و یک اقدام غیرقانونی تلقی می‌شود که بتواند منجر به عدم مجازات مسئولین آن و تعهد به پرداخت غرامت به قربانیان آن شود. تهیه فهرست مفصلی از چنین اقداماتی ممکن نیست، زیرا آن‌ها بر اساس قانون و شرایط هر دولت عضو متفاوت هستند. البته، در حالی که دولت متعهد است از نقض حقوق بشری پیشگیری نماید، وجود یک نقض خاص به‌خودی‌خود حاکی از عدم اتخاذ اقداماتی پیشگیرانه نیست. از سوی دیگر، عدم مجازات افرادی که در نهادهای رسمی و سرکوبگر مرتکب کشتن افراد می‌شوند، به‌خودی‌خود نقض تکلیف دولت به پیشگیری از نقض حق حیات و کرامت جسمانی فرد است، علی‌رغم این‌که آن شخص خاص کشته نشود یا اگر آن وقایع هرگز در یک نمونه عینی اثبات نشوند».

همچنین در سطح منطقه‌ای می‌توان به رویه دیوان اروپایی حقوق بشر اشاره کرد. در **قضیه کایا علیه ترکیه** که به ناپدید شدن و درنهایت فوت قربانی بعد از شکنجه منجر شد، دیوان اروپایی حقوق بشر در خصوص تعهدات ترکیه به‌موجب بند ۱ ماده ۲ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر که در رابطه با منع سلب عمدی حق حیات است معتقد است «وقتی کایا مظنون به ارائه کمک و مساعدت به اعضای مجروح پ.ک.ک بوده، عدم حمایت از حیات وی از طریق اقدامات خاصی و از طرفی نقض قوانین کیفری وی را نه‌تنها در معرض خطر اقدام فرا قضایی بلکه در معرض سوء رفتار از طرف اشخاص قرار داد که در قالب اقدامات خود پاسخگو نبودند؛ بنابراین دولت، مسئول سوء رفتار وارده علیه کایا بعد از ناپدید شدنش و قبل از فوتش است» (پرونده کایا^۱: ۱۹۹۸: ۸۶).

۲-۱- ممنوعیت سلب خودسرانه حیات

اولین و مهم‌ترین تعهد و الزام دولت‌ها در مورد رعایت حقوق انسان‌ها، حمایت از حق

حیات است. در نتیجه هیچ‌یک از مقامات و نمایندگان دولتی مجاز نیستند خودسرانه حیات انسانی را سلب نمایند که در غیر این صورت، بنا بر گفته کمیته، وخیم‌ترین و حادث‌ترین نوع سلب حیات ارتکاب می‌یابد؛ و پیامد این تعهد منفی، الزام و تعهد مثبت دولت است جهت ممانعت و مجازات نقض این بُعد از حق حیات، چه به واسطه اعمال کیفری اشخاص خصوصی، چه توسط مقامات دولتی.

الف) مفهوم سلب خودسرانه حیات

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی سلب خودسرانه حیات انسان را منع نموده، اما هیچ‌گونه توضیح و توصیفی از قید «خودسرانگی» و نوع سلب خودسرانه ارائه نداده است. لذا کمیته حقوق بشر، در مقام ناظر بر رعایت میثاق حقوق مدنی و سیاسی، در جریان رسیدگی به شکایات اشخاص علیه دولت‌ها به این مهم پرداخته است.

مهم‌ترین پیامد «حق حیات» پذیرش اصل ممنوعیت سلب خودسرانه حق حیات است. انسانی که به حکم انسان بودنش حق دارد از هرگونه تعرض نسبت به حیات و امنیت خود رهایی یابد. در وهله اول بایستی حیثیتش مورد احترام قرار گیرد. بر این مبنا، همه افراد بایستی از حیات به‌عنوان حقی بدیهی و اصلی که بر زندگی فردی و اجتماعی آن‌ها حاکم است بهره‌مند شوند. سلب حیات نیز استثنایی است که بایستی تنها با رعایت موازین قانونی، به‌وسیله مراجع صالح قانونی، در هماهنگی با موازین حقوق بشری و بر مبنای ضرورت و تناسب صورت گیرد. به بیانی دیگر سلب حیات باید غیر خودسرانه باشد. افزون بر این با پذیرش اصل «ممنوعیت سلب خودسرانه حیات» ضروری است سلب حیات هر چه بیشتر محدود شود، موارد مجاز آن مشخص شود و مراجع صالح قانونی معین نسبت به آن اقدام نمایند. موضوع قضیه **سوارز گوریرو علیه کلمبیا** مربوط می‌شود به قتل ۷ نفر مظنون به آدم‌ربایی توسط نیروی پلیس کلمبیا. این کشتار در نتیجه هجوم نیروهای پلیس به خانه‌ای در بوگوتا، مبتنی بر این باور که سفیر ربوده‌شده در آن خانه نگاه‌داشته شده، انجام گرفت. پلیس هنگام ورود به خانه هیچ‌کس حتی سفیر را نیافت، باوجود این در خانه، به انتظار ورود مظنونین پنهان شد و آنگاه آن‌ها را به قتل رسانید. در جریان رسیدگی

به شکایت، پلیس ابتدا ادعا کرد که عمل او، در واقع عکس‌العمل در برابر مقاومت آن افراد و توسل به سلاح گرم بوده است، اما تحقیقات به‌عمل‌آمده با اثبات اینکه هیچ‌یک از آن افراد سلاحی آتش نکرده و همگی آن‌ها از پشت یا از ناحیه سر مورد هدف قرار گرفته بوده‌اند، این ادعای پلیس را رد کرد. آنگاه پلیس اثبات کرد عملش منطبق با قانون کلمبیا و در نتیجه قانونی بوده است. علی‌رغم این واقعیت که اقدام پلیس بر اساس قانون داخلی کلمبیا «قانونی» محسوب شده است، کمیته به دلایل زیر دریافت که **سوارزگور پرو** برخلاف بند ۱ ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به‌طور خودسرانه از حیاتش محروم شده است:

۱. سلب حیات آن هفت تن نتیجه اقدام عامدانه پلیس و محرومیت عمدی از حیات بوده است.

۲. اقدام پلیس بدون هیچ‌گونه هشدار، بدون دادن فرصت برای تسلیم شدن و بدون هیچ توضیحی در مورد حضور یا قصدشان انجام گرفته است.

۳. هیچ گواهی بر اینکه اقدام پلیس برای دفاع از خود یا دیگران، یا برای اعمال بازداشت یا جلوگیری از فرار افراد مربوطه ضروری بوده باشد، وجود ندارد؛

۴. قربانیان تنها مظنون به آدم‌ربایی بودند؛

۵. اقدام پلیس آن‌ها را از تمامی تشریفات قانونی مقرر در میثاق محروم کرده است.

سپس کمیته چنین اظهار نمود:

«بر اساس این دلایل نظر کمیته بر این است که اقدام پلیس که به مرگ خانم **سوارزگور پرو** انجامید با الزامات مربوط به اجرای قانون در شرایط این قضیه نامناسب بوده و وی برخلاف ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی خودسرانه از حیاتش محروم شده است. از آنجا که عمل پلیس به‌عنوان موضوع قانون کلمبیا به‌واسطه حکم تقنینی شماره ۰۰۷۰ مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۷۸ قابل توجیه است، حق حیات به‌طور صحیح و مناسبی آن‌گونه که ماده ۶ (۱) الزام نموده از سوی قانون کلمبیا حمایت نشده است» (جوزف^۱ :۲۰۰۰ :۱۱).

این قضیه مؤید این مطلب است که «خودسرانگی» مفهومی وسیع‌تر از

«غیرقانونی» دارد، به این سان که سلب حیات ممکن است نقض ماده ۶ باشد در حالی که از سوی قانون داخلی مجاز شناخته شده باشد. ممنوعیت محرومیت «خودسرانه» از حیات بیانگر آن است که نباید سلب حیات در شرایط نامعقول یا نامتناسب صورت گیرد. همچنین برخی نشانه‌های خودسرانگی در عمل قتل، در قصد موجود در پشت آن عمل و نیز ضرورت ارتکاب آن نهفته است. بدین ترتیب، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در تشخیص خودسرانگی باید در هر مورد به‌طور جداگانه انطباق شرایط با اوصاف «قانونی، معقول و عادلانه» و در نتیجه رعایت اصول «ضرورت و تناسب» که خود حاصل حکم عقل و عدل می‌باشند، مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

ب) بررسی ابهامات مفهوم

در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، سلب خودسرانه حیات به‌گونه‌ای مشخص تعریف نشده است. هم در ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر و هم در بند ۱ ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به‌طور کلی ابراز شده که سلب خودسرانه حیات ممنوع است. در ماده ۲ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیز به‌صراحت اشاره‌ای به ممنوعیت خودسرانه حیات شده است، ولی با تعیین قلمرو موارد مجاز سلب حیات، در حقیقت ابعاد سلب حیات را مشخص ساخته است. با این حال فقدان تعریفی روشن از مفهوم سلب خودسرانه حیات در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیز محسوس است. همین موضوع در مورد کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها و مواد ۴ این دو سند بین‌المللی نیز صادق است. در مواد یادشده، سلب حیات هر کس تنها در صورتی که دلیل کافی و قانع‌کننده‌ای وجود داشته باشد، از جهت بیم فرار متهم مجاز دانسته شده است. با وجود همگی مواردی که بیان شده همچنان فقدان تعریفی روشن از مفهوم سلب خودسرانه حیات مشخص است و از این رو زمانی که آراء کمیته حقوق بشر دیوان اروپایی و نیز اسناد بین‌المللی که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، مورد ارزیابی قرار گیرد، می‌توان مصادیقی از سلب خودسرانه حیات را مشخص کرد.

۲-۲- قانونی بودن

موضوع لزوم قانونی بودن سلب حیات هم در بند ۲ ماده ۶ میثاق و هم در بند ۱ ماده ۲ کنوانسیون اروپایی مورد تأکید قرار گرفته است. از طرفی دیگر، گروه کاری سازمان در مورد سلب خودسرانه حق حیات نیز سلب حیات فاقد مبنای قانونی را یکی از مصادیق سه‌گانه سلب خودسرانه حیات دانسته است.

مسئله ضرورت قانونی بودن سلب حیات در آراء دیوان اروپایی حقوق بشر نیز مورد توجه قرار گرفته است. با وجود اهمیت بسیار زیاد موضوع فقدان مبنای قانونی در سلب حیات از افراد، ناپیوستگی این موضوع که تنها یکی از مصادیق سلب خودسرانه حیات به شمار می‌رود را به‌طور کامل با سلب حیات یکسان دانست. بلکه سلب حیات می‌تواند با مبنای قانونی صورت بگیرد، ولی بنا به دلایلی خودسرانه باشد.

۲-۳- رعایت موازین حقوق بشری

چنانچه سلب حیات بر مبنای مقررات قانونی نیز صورت بگیرد، مقررات قانونی مورد استناد باید تعارضی با موازین حقوق بشری نداشته باشند. در غیر این صورت، سلب حیات به‌صورت خودسرانه انجام شده و استناد به قانونی که در تضاد با موازین حقوق بشری قرار دارد، برطرف‌کننده ویژگی خودسرانه بودن از چنین سلب حیات نیست.

۲-۴- اصول ضرورت و تناسب

ضرورت و تناسب دوپایه مشروعیت هر نوع توسل به‌زور است. به‌بیان دیگر مشروعیت توسل به‌زور مستلزم آن است که اقدام مزبور تنها وسیله ممکن برای رفع تجاوز بوده و با خطر تجاوز تناسب داشته باشد؛ بنابراین عمل مأمورین انتظامی در توسل به‌زور هنگامی مشروع است که در راستای اجرای وظایفشان ضروری باشد و باهدف تعیین‌شده تناسب داشته باشد. بند ۲ ماده ۲ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر با کاربرد عبارت «ضرورت مطلق» صراحتاً لزوم توجه به اصل ضرورت را خاطر نشان ساخته است. ماده ۳ قانون طرز رفتار مأمورین اجرای قانون ملل متحد مقرر می‌دارد: «مأمورین اجرای قانون فقط در صورت ضرورت و تا حدی که برای وظایفشان مقرر شده می‌توانند به‌زور متوسل شوند». بخش اول تفسیر ماده فوق پس از بیان استثنایی بودن توسل به‌زور که برحسب اوضاع و احوال و به‌طور متعارف بایستی

ضرورت داشته باشد در بخش دوم تفسیر با تأکید چندباره بر رعایت اصل تناسب تصریح می‌کند: «معمولاً قوانین، توسل به زور توسط مأمورین اجرایی را منطبق با اصل تناسب محدود می‌نماید». لذا اصول ملی تناسب باید در تفسیر این مقررہ لحاظ گردد. در هیچ موردی این مقررہ نباید چنان تفسیر شود که به معنای تجویز توسل به زور نامناسب باهدف مشروع معین شده باشد. اصل چهارم، اصول اساسی استفاده از اسلحه و زور توسط ضابطین قانون تصریح می‌کند: «ضابطین قانون در مقام ایفای وظایف خود حتی المقدور از طرق غیر خشونت‌آمیز پیش از توسل به زور با اسلحه استفاده خواهند نمود. آن‌ها فقط در مواردی از زور با اسلحه استفاده خواهند نمود که طرق دیگر کارایی خود را از دست داده یا هیچ‌گونه امیدی به حصول هدف موردنظر از طریق آن‌ها نباشد». بند «الف» اصل پنج از اصول مذکور با اشاره به اصل تناسب مقرر می‌دارد: «در مواردی که استفاده مشروع از زور و اسلحه غیرقابل اجتناب است، ضابطین قانون در استفاده از اسلحه اعتدال نشان داده و عملشان متناسب با شدت جرم و هدف قانونی که به دنبال کسب آن هستند، خواهد بود». لذا رعایت اصل تناسب ایجاب می‌کند برای دستگیری سارق غیر مسلح یا کسی که به یک مقام عمومی در حال سخنرانی توهین می‌کند، وسایلی غیر از سلاح گرم به کار گرفته شود.

اصول ضرورت و تناسب از یکدیگر غیرقابل انفکاک بوده و وجود یکی از آن‌ها یا فقدان دیگری برای مشروعیت عمل کفایت نمی‌کند.

در **قضیه گوریرو علیه دولت کلمبیا**، با طرح شکایت از سوی بازماندگان شخص نامبرده در کمیته حقوق بشر، آن مرجع اعلام داشت که: «عمل پلیس در قتل عمدی ظاهراً بدون هشدار به قربانیان یا دادن فرصت تسلیم به نیروهای پلیس صورت گرفته و مدرکی دال بر اینکه عمل پلیس در دفاع از آن‌ها یا دیگران یا دستگیر کردن یا جلوگیری از فرار اشخاص مذکور صورت گرفته باشد وجود ندارد». بعلاوه گزارش دولتی نشان می‌داد که گوریرو حتی پس از آنکه در همان لحظه دچار حمله قلبی شده، چندین بار هدف گلوله قرار گرفته است. کمیته به این نتیجه رسید که «عمل پلیس تناسبی با مقررات اجرای قانون در شرایط قضیه نداشته است».

رعایت اصول تناسب و ضرورت در توسل به زور دارای چنان اهمیتی است که وصف مجرمانه را از عمل می‌زداید، ولو آنکه توسل به زور در واقع منجر به مرگ شده باشد. کمیسیون اروپایی حقوق بشر در *قضیه استوارت علیه انگلستان* اعلام داشت هر چند اقدام پلیس در استفاده از شلیک هوایی برای فرونشاندن اغتشاش اشتباهاً موجب مرگ استوارت ۱۳ ساله شده است. چنین عملی برای رسیدن به هدف پراکنده کردن آشوبگران ضرورت مطلق داشته است و با طبیعت هدف نیز متناسب بوده است (پرونده استوارت ۱۹۸۲: ۲۰).

دیوان اروپایی حقوق بشر در *قضیه مک کنن و دیگران علیه انگلستان* با تأیید اصول ضرورت و تناسب به این نتیجه رسید که عمل نیروهای ویژه در قتل سه مظنون به بمب‌گذاری «در دفاع از اشخاص در مقابل تجاوز در معنای شق «الف» بند دو ماده دو کنوانسیون ضرورت مطلق نداشته و چنین اقدامی باهدف مقرر در شقوق «الف» و «ب» و «ج» بند دو ماده دو^۱ نامتناسب بوده است» (پرونده مک کنن و دیگران^۲ ۱۹۹۵: ۱۴۹).

کمیسیون اروپایی در *قضیه کلی علیه انگلستان* عمل پلیس را در تیراندازی و قتل شخص مظنون به انجام اقدامات تروریستی که از ایست بازرسی گریخته بود چنین توصیف کرد «این تیراندازی با اعتقاد به تروریست بودن کلی و به‌منظور انجام یک دستگیری قانونی و باهدف جلوگیری از ارتکاب اعمال تروریستی از جمله قتل صورت گرفته است» (پرونده کایا ۱۹۹۳).

تصمیم فوق بنا به دلایل متعددی ضعیف است، از جمله اینکه اصول ضرورت و تناسب توسل به زور نادیده گرفته شده است. هرگونه توسل به زور باید ضرورت مطلق داشته باشد و به‌عنوان آخرین چاره مورد استفاده قرار گیرد. علاوه بر این باهدف

۱- هرگاه به کارگیری زور به یکی از دلایل زیر مطلقاً ضروری باشد و موجب سلب حیات گردد این مرگ نقض این ماده تلقی نمی‌شود:

الف) در دفاع از هر شخصی در مقابل تعدی غیرقانونی؛

ب) به‌منظور انجام دستگیری قانونی یا جلوگیری از فرار شخصی که قانونی بازداشت شده است؛

ج) در عملی قانونی که به‌منظور سرکوب شورش یا قیام صورت می‌گیرد (امیر ارجمند ۱۳۸۶: ۱۳-۱۲).

اجرای قانون، تناسب داشته باشد. بدین منظور تجاوز تهدیدآمیز به جای فرضی و تصویری بودن باید محتمل و غیرقابل اجتناب باشد.

به عبارت دیگر توسل به زوری که حیات یا تمامیت جسمانی را در معرض خطر قرار می‌دهد باید پاسخ به وضعیتی باشد که حیات یا تمامیت جسمانی را در معرض خطر مشابه قرار داده است. نهایتاً ذکر اصل نه اصول اساسی توسل به زور سلاح گرم که در قضیه مک کنن مورد استفاده دیوان اروپایی قرار گرفت، می‌تواند به روشنی تأیید آنچه فوقاً بیان شده، باشد: «مأمورین اجرای قانون مجاز به استفاده از سلاح گرم علیه اشخاص نیستند؛ مگر در صورت دفاع شخصی یا دفاع از دیگران در مقابل تهدید قریب‌الوقوع مرگ یا ایراد صدمه جدی یا جلوگیری از فرار وی و فقط هنگامی که ابزار دیگری برای نیل به هدف وجود نداشته باشد».

در هر صورت توسل به سلاح گرم تنها هنگامی مجاز است که به منظور حمایت از حیات، مطلقاً غیرقابل اجتناب باشد.

پرونده مک کنن و دیگران علیه انگلستان که طبق درخواست سه تبعه ایرلندی و انگلیسی به کمیسیون اروپایی حقوق بشر مطرح شد. مارگارت مک گان، دانیل فارل و سین سویچ شاکیان پرونده و والدین ۳ فردی بودند که در ۶ مارس ۱۹۹۸ و در درگیری به وسیله اعضای نیروی هوایی ویژه هنگ ارتش انگلیس کشته شده بودند، هیچ سلاحی از مظنونین به دست نیامد و ماشینی هم که به وسیله سویچ پارک شده بود، حامل هیچ بمبی نبود در عوض یک اتومبیل دیگر توسط پلیس اسپانیا و ۲۰۰ متر دورتر از محل حادثه کشف شد که حامل ۶۴ کیلوگرم مواد منفجره بود و به وسیله فارل و با نام جعلی کرایه شده بود. طی تحقیقی که توسط یک مأمور از طریق تشکیل گروهی از افراد، ۷۹ شاهد اعم از سربازان، مأموران پلیس و کارمندان اداری مانند پاتولوژیست‌ها انجام شد و متعاقب قرار گرفتن پرونده در دستور کار دولت و بررسی فعالیت‌ها و شواهد سرویس امنیتی و نظامی در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۸ رأی به قتل قانونی سه نفر داده شد. شاکیان پرونده در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۱ به کمیسیون اروپایی حقوق بشر با استناد به نقض ماده ۲ کنوانسیون شکایت کردند. کمیسیون بعد از پذیرش شکایت و بر اساس اثبات وقایع پرونده اظهار نظر

نمود که هیچ نقضی نسبت به ماده ۲ صورت نگرفته و سپس پرونده را در تاریخ ۲۰ مه ۱۹۹۷ به دادگاه اروپایی حقوق بشر ارجاع داد. دادگاه اروپایی با مجموع ۱۰ رأی در برابر ۹ رأی، تشخیص داد که نقض ماده ۲ کنوانسیون وجود داشته است و با تشکیل جلسه شعبه اصلی دادگاه حکم به جبران خسارت توسط دولت خوانده نمود و هزینه‌های ضرر و زیان ناشی از رد شدن درخواست شاکیان را نیز احتساب کرد. به عقیده دادگاه ماده ۲ یکی از اساسی‌ترین مواد در کنوانسیون است و بایستی به‌طور مضیق تفسیر شود. پاراگراف اول ماده ۲ ابتدائاً هیچ موردی را نام نبرده است که طی آن به کشتن یک فرد آن‌هم تعمداً اجازه داده شود؛ اما مصادیقی را عنوان می‌کند که مجوز استفاده از زور منتج به یک نتیجه غیر عمدی «از دست رفتن یا دادن زندگی» وارد شده است؛ اما به نظر دادگاه توسل به زور نباید بیشتر از حد ضرورت قطعی و برای دستیابی به یکی از اهداف تنظیم‌شده ذیل پاراگراف‌های «الف»، «ب»، «ج» ماده ۲ باشد. در ارزیابی اقدامات دولت انگلیس، دادگاه نه فقط خود آن اقدامات، بلکه نحوه طرح و کنترل آن‌ها را نیز در نظر دارد. یکی از ادعاهای شاکیان پرونده، تصمیم قبلی نیروهای ارتش به قتل افراد موردنظر بود؛ اما به نظر دادگاه هیچ مدرکی در مورد تشویق مقامات به کشتن مظنونین وجود نداشت. واقعیت این بود که به نظر دادگاه هیچ مدرکی به دست نیامده که کشتار از قبل طرح‌ریزی‌شده را در نظر داشته باشد؛ اما فصل مهم رأی دادگاه در مورد رفتار و طرح عملیات نیروهای دولت انگلیس بود. در رسیدگی‌های مقدماتی دادگاه تأکید می‌نماید که «نیروها باید در مقابله با خطر حملات تروریستی، وظیفه حمایت از زندگی مردم در جبل الطارق و از سوی دیگر کمترین امکان سوءاستفاده از نیروی کشنده را همزمان در نظر می‌گرفتند».

به نظر دادگاه مطابق ماده ۲ استفاده از زور بر مبنای یک عقیده درست با دلایل متقن، اما منتج به یک عمل اشتباه بوده است و بنابراین اقدام سربازان نمی‌تواند نقض ماده ۲ تلقی شود؛ اما بیشترین بررسی دادگاه در قسمت کنترل و سازمان‌دهی عملیات بود. دادگاه از خواننده پرسید چرا مظنونین در مرز بازداشت نشده بودند؟ چرا برای ممانعت آن‌ها از ورود به جبل الطارق تصمیم گرفته نشده بود؟ اگر اعتقاد

داشتند که بمب‌گذاری انجام می‌شود، باید مانع از ورود آن‌ها به جبل الطارق می‌شدند، درحالی‌که مظنونین بر اساس اطلاعات اولیه ممکن بود دست به انفجار بمب بزنند. به علاوه توصیف شیوه انفجار (فشار دکمه) این معنی را می‌دهد که مجموعه‌ای از فرضیه‌ها وجود داشته است که مظنونین هر لحظه می‌توانند دست به عملی بزنند و سربازان برای ادامه تیراندازی تا مرگ مظنونین آماده‌شده بودند. در واقع مقامات تعهد به احترام به حق حیات افراد داشته‌اند و بنابراین در ارزیابی اطلاعات قبل از انتقال آن‌ها به سربازان و متوجه کردن آن‌ها در استفاده از اسلحه گرم باید دقت می‌کردند به نظر دادگاه گزارش نحوه برنامه‌ریزی و کنترل عملیات فاقد احتیاط و توجه کافی در استفاده از سلاح گرم در یک جامعه دموکراتیک است. حتی هنگامی که در ارتباط با متهمان تروریستی خطرناک باشد. این گزارش فاقد توجه مناسب در کنترل و طراحی عملیات توقیف بوده است؛ بنابراین در پرتو وقایع فوق، دادگاه اعلام کرد که کشتار، استفاده از زوری را تشکیل می‌دهد که بیش از ضرورت قطعی و مسلم در دفاع از اشخاص در نتیجه خشونت غیرقانونی بوده است. دادگاه در رأی خویش از سند سازمان ملل در ارتباط با اصول اساسی سازمان ملل در زمینه استفاده از اسلحه گرم توسط ضابطین قانون استفاده کرد. ماده ۹ این سند اعلام می‌دارد که «ضابطین قانون از اسلحه علیه افراد استفاده نخواهند کرد مگر برای دفاع از خود یا دفاع از دیگران علیه تهدیدات قریب‌الوقوع به مرگ یا صدمه جدی، یا برای جلوگیری از ارتکاب جرایم مهم که شامل خطر جدی برای زندگی افراد باشد...» (امیر ارجمند ۱۳۸۶: ۸۶). در واقع شاکیان پرونده، به دادگاه شکایت کرده بودند که کشتن ۳ فرد مذکور نقض ماده ۲ را تشکیل می‌دهد هر دولت باید تردید معقولی در طراحی و اجرای عملیات بر اساس بند ۲ ماده ۲ کنوانسیون نشان می‌دهد است و کشتن افراد ضرورت قطعی در چارچوب این ماده نبوده است. در مقابل دولت اظهار داشت که محرومیت از حق حیات که شاکیان پرونده مطابق بند ۲ ماده ۲ به آن استناد می‌کنند به‌عنوان نتیجه استفاده از زور، در دفاع از مردم جبل الطارق در برابر خشونت غیرقانونی بوده است و از دادگاه خواست اعلام کند هیچ نقضی نسبت به ماده ۲ کنوانسیون نسبت به ۳ فرد کشته‌شده صورت نگرفته است. دادگاه این واقعیت را در

رأی خود در نظر داشت که کنوانسیون یک سند حمایتی برای حقوق افراد انسانی است و هرکدام از مواد آن باید به منظور حمایت عملی و مؤثر از این حق تفسیر و اعمال شود. همین طور ماده ۲ نه فقط از حق بر حیات حمایت می کند، بلکه شرایطی به وجود آورده که طبق آن محرومیت از این حق می تواند اثبات شود. ماده ۲ به عنوان یکی از اساسی ترین مواد کنوانسیون در نظر گرفته می شود و در واقع یکی از روش های بنیادین جوامع دموکراتیک را نشان می دهد؛ بنابراین مطابق نظر دادگاه یک معیار مضیق و قابل اجرا در تعیین اقدامات دولت باید به کار گرفته شود. در مورد اینکه آیا اقدام دولت در یک جامعه دموکراتیک ضروری است یا خیر؟ و نیز، نیروی به کار گرفته شده باید با دستیابی به اهداف تنظیم شده در پاراگراف های «الف»، «ب» و «ج» ماده ۲ تناسب داشته باشند؛ بنابراین دادگاه نه تنها اقدامات نمایندگان را در نظر می گیرد، بلکه همه شرایط درگیر مثل طراحی و کنترل عملیات را نیز بررسی می کند. به منظور برقراری موازنه و تعادل میان نگرانی های مربوط به سلامت عمومی و حمایت از حقوق بشر، حقوق بین الملل این امکان را فراهم می نماید که سلامت عمومی بتوان به عنوان زمینه ای برای محدودیت برخی حق ها مورد استفاده قرار گیرد. بر این مبنا، بهداشت عمومی و نیز حق بر سلامتی دیگر افراد می تواند به عنوان دلیلی برای محدودیت آزادی اجتماعات و نیز دیگر حق های بشری مانند آزادی و امنیت شخصی یا حق بر خلوت مورد استناد قرار گیرد. در چنین مواردی، بر مبنای اصل سیراکوزا دولت اجازه می یابد اقداماتی برای مقابله با تهدید جدی علیه سلامت جمعیت یا اعضای جامعه انجام دهد. ولی چنین اقداماتی باید باهدف پیشگیری از بیماری، آسیب یا فراهم نمودن امکانات مراقبت برای بیمار یا آسیب دیده باشد (کمالوند ۱۳۹۲: ۱۸۲).

۳- اقدامات ایجابی برای حفظ حیات

حقوق مدنی و سیاسی به طور سنتی به عنوان حقوقی تلقی می شوند که متضمن رهایی و آزادی از دخالت خودسرانه و مستبدانه دولت هستند؛ بنابراین عموماً حقوقی «منفی» و «سلبی» که به موجب آن ها، دولت باید از ارتکاب و انجام بعضی از اعمال متناقض با آن حقوق اجتناب کنند، شناخته شده اند، این تصور سنتی از حقوق مدنی

و سیاسی، به طور عمده مقوم این مفهوم است که این حقوق، بدون هزینه هستند یعنی دولت‌ها برای اجتناب از کارهایی که به موجب میثاق حقوق مدنی و سیاسی نباید انجام دهند، هزینه نمی‌پردازند. ممکن است در نگاه نخست، حقوق بدون هزینه، حقوقی تر یا عادلانه‌تر تصور شوند؛ زیرا ویژگی بدون هزینه بودن، آن‌ها را قابل دادرسی می‌سازد؛ چرا که خود - اجرا هستند. مثلاً در ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، حق حیات به‌عنوان یکی از حقوق ذاتی انسان که باید به موجب قانون مورد حمایت قرار گیرد، شناسایی شده است. حمایت از این حق که از جمله تعهدات دولت به موجب این ماده است، صرفاً با عدم ارتکاب سلب خودسرانه حق حیات توسط دولت ایفاء نمی‌شود، بلکه آن چنان که کمیته حقوق بشر در تفسیر کلی شماره ۶ خود تصریح کرده، علاوه بر آن لازم است دولت اقدامات ایجابی بسیاری برای جلوگیری از نقض این حق اعمال کند.

امروزه به نظر می‌رسد تضمین‌های قواعد اساسی کافی نباشد. این قواعد، همه وضعیت‌های ناشی از آشوب‌های داخلی، به‌ویژه آن‌هایی که پیامد اعمال اقتدار قضایی مستقل از قوه اجرائیه هستند، در بر نمی‌گیرد. خصوصاً بر وفق نظریه مشهور، اعمال این گونه اقتدارات و تغییر حد شمول آن تابع و ناشی از امتیاز ویژه و یک‌جانبه دولت است و در این خصوص به هیچ نوع توافق یا تصمیم ثالثی نیاز نیست. بلکه بر اساس برداشت سنتی در پرتو منافع ملی حیاتی و مفاهیم برگرفته از آن، هر دولتی می‌تواند خودش را از زیر بار تعهداتی که مغایر منافع مزبور است رها سازد؛ خصوصاً اگر ناامنی، خاستگاه داخلی داشته باشد که ذاتاً از اموری است که جزء صلاحیت ویژه و داخلی دولت‌ها تلقی می‌شود، به‌سادگی نمی‌توان از آن گذشت؛ چراکه از نظر دولت‌ها، این منافع واجد خصیصه عینی - حیاتی است و واکنش شدید و تند در قبال اقدامات مغایر آن را از اختیارات مطلق خود تلقی می‌کنند و آن را حق مسلم خود می‌دانند (ممتاز ۱۳۷۹: ۱۰۰). آن چنان که دیوان آمریکایی حقوق بشر در قضیه **سوارز گوریرو** تصریح کرد، لزوم تعهدات مثبت، مستلزم طراحی حقوقی خاص و رفتار مقتضی دولت است. آن چنانچه به یاد داریم این دیوان در قضیه فوق بیان داشت که تعهد به تضمین اجرای آزادانه و کامل حقوق کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، «تعهد

دولت‌های عضو را برای سازمان‌دهی سازوکارهای دولتی و در مجموع، تمامی ساختارهایی که قدرت عمومی از طریق آن‌ها اعمال می‌شود، به‌نحوی که واجد ظرفیت و توان لازم برای تضمین استیفای آزادانه و کامل حقوق بشر شوند، ایجاد می‌کند». گویی ابعاد تعهدات مثبت، صرف عمل‌آیی دولت را بر نمی‌تابد، بلکه طریقی می‌جوید و تا آنجا گسترده می‌شود که به ترسیم و تصحیح ساختارهای حکومت منجر شود. به‌عبارت‌دیگر بر اساس نظر این دیوان، با ساختار حقوقی از قدرت نمی‌توان به تضمین حقوق بشر نائل شد، بلکه باید ساختارها به‌گونه‌ای خاص ترکیب و استوار شوند تا تمامی حقوق مدنی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، فرصت ظهور و تحقیق پیدا کنند. علاوه بر این ساختار حقوقی قدرت، دیوان آمریکایی حقوق بشر در ادامه رأی خود در پرونده **ولاسکوئز** به ساختار حقیقی قدرت و نحوه امور و مدیریت جامعه اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که حتی اگر ساختار حقوقی حکومت طوری طراحی می‌شود که بالقوه ظرفیت اجرا و تضمین حقوق بشر را داشته باشد، این امر فی‌نفسه برای استیفای کامل و آزادانه حقوق توسط افراد تحت صلاحیت دولت، کافی نیست، بلکه نوع رفتار و سلوک دولت است که شرط دیگر اجرای کامل و تضمین رعایت حقوق بشر را تأمین می‌کند. دیوان می‌افزاید: «تعهد به تضمین اجرای آزادانه و کامل حقوق بشر، صرفاً با وجود یک سیستم حقوقی که به‌منظور انطباق با این تعهد، طراحی شده است، ایفا نمی‌شود، بلکه همچنین مستلزم آن است که دولت به نحوی خود را اداره کند که تضمین مؤثر اجرای آزادانه و کامل حقوق بشر تمهید گردد» (پرونده **ولاسکوئز** ۱۹۸۸: ۱۵۶-۱۵۳).

۴- مسئولیت دولت‌ها در صورت نقض حق حیات در عملیات انتظامی

۴-۱- تحقیق و تفحص پیرامون حادثه مرگبار

اعلامیه اصول و دستورالعمل‌های اساسی مصوب مجمع عمومی ۲۰۰۵، علاوه بر بند «ب» ماده ۳ که در آن مقرر می‌دارد: «دولت‌ها به‌منظور رعایت، تضمین رعایت و اجرای حقوق بین‌المللی بشر و بشردوستانه، از جمله موظف به تحقیق و تفحص مؤثر،

فوری، کامل و بی طرفانه و آنجا که مقتضی است تعقیب حقوقی آن‌هایی هستند که مسئولیت نقض این حقوق منتسب به آن‌هاست». در ماده ۴ خود صریحاً وظایف دولت‌ها را هنگام نقض فاحش حقوق بین‌الملل بشر و نقض حقوق بشردوستانه که تشکیل‌دهنده «جرایم بین‌المللی» هستند، معین می‌کند. این ماده مقرر می‌دارد «دولت‌ها در صورت تحقق این‌گونه تجاوز و نقض وظیفه‌دارند تحقیق، بازجویی و رسیدگی کنند و اگر اسناد و مدارک کافی یافتند، اشخاصی که مسئول نقض این حقوق شناخته شده‌اند، مورد پیگرد قضایی قرار دهند و اگر مقصر و مجرم واقعی شناسایی شد، آن‌ها را مجازات کنند». به علاوه، در این موارد، دولت‌ها بر اساس حقوق بین‌الملل، ملزم به همکاری با یکدیگر و با ارگان‌های قضایی بین‌المللی صلاحیت‌دار، جهت انجام تحقیق و بازجویی و پیگرد قضایی این نقض‌ها و افراد متجاوز هستند. ارتکاب جرم تخریب ارزش‌های پذیرفته شده جامعه است و در صورتی که مرتکب مورد مجازات قرار نگیرد، اعتماد به مشروعیت آن ارزش‌ها متزلزل می‌شود. به همین دلیل اگرچه تحقیق و پی‌جویی پس از وقوع نقض‌های عمده حقوق بشر از اهمیت فراوانی برخوردار است، ولی در واقع وسیله‌ای است برای نیل به هدف عدالت کیفری. شناسایی مسئولیت جزایی برای مرتکبین و رسیدگی به جنایاتشان یکی از اساسی‌ترین وظایف دولت‌ها در اجرای تعهدات قراردادی و عرفی‌شان است.

صرف اینکه دولت عضو مرتباً تمایل خویش را بر تضمین کامل رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی بیان داشته، چنین برداشت می‌شود که حرف تنبیه انتظامی و اداری می‌تواند جبران خسارت کافی و مؤثر در معنای بند ۳ ماده دو میثاق به حساب آید، خصوصاً در موارد نقض شدید حقوق بشر به‌ویژه نقض حق حیات، لکن این تفسیر جامع و کامل نیست، بلکه باید از دولت عضو خواست که رسیدگی کیفری به‌منظور تعقیب فوری و محکومیت مسئولین مرگ در این زمینه را انجام دهند.

۴-۲- مقام تحقیق کننده

یکی از مهم‌ترین تکالیفی که در صورت وقوع سلب حیات خودسرانه بر عهده دولت قرار داده شده، وظیفه تحقیق در چگونگی وقوع جرایم مذکور و تعقیب مرتکبین است. از همین‌رو کمیته حقوق بشر در قضایای متعددی این تعهد را مورد شناسایی

قرار داده است. به‌عنوان مثال مرجع مزبور در قضیه بابران و دیگران علیه سورینام، ضمن شناسایی نقض بند یک ماده شش میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در جریان کشته شدن ۱۵ نفر از مردم عادی توسط نیروهای پلیس بر لزوم «انجام تحقیق در مورد حادثه دسامبر ۱۹۸۲» تأکید ورزید (گزارش کمیته حقوق بشر^۱ ۱۹۸۵: ۱۳).

اگرچه وظیفه تحقیق خصوصاً در مواردی که شواهدی حاکی از دخالت مقامات دولتی در نقض حقوق بنیادین افراد وجود دارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، اما صرف انجام تحقیقات کافی نبوده و باید با معیارهای خاصی همراه شود. این معیارها در موارد ۹ تا ۱۷ اصول حاکم بر پیشگیری و تحقیق مؤثر سلب حیات غیرقانونی، خودسرانه و اختصاری به‌خوبی تبیین شده است. بر اساس مواد مذکور در مورد همه موارد مشکوک به سلب حیات‌های غیرقانونی خودسرانه و اختصاری باید تحقیقات کامل، فوری و بی‌طرفانه‌ای انجام شود. هدف از تحقیق تعیین علت‌ها، روش اجرا، زمان مرگ، اشخاص مسئول در این راه و استفاده از همه ابزارهای مشروع است. مقامات پی‌جو باید از کلیه اقتدارات لازم جهت دریافت اطلاعات، بازجویی از متهمین، احضار شهود و استماع شهادت آنان برخوردار باشند و در صورتی که به دلایل مختلف در بی‌طرفی و تخصیص آن‌ها تردید وجود داشته باشد، استفاده از راه‌های جایگزین مانند کمیسیون مستقل و بی‌طرف لازم است. اعضای این کمیسیون باید از میان اشخاص که به بی‌طرفی، صلاحیت و استقلال شهره شده‌اند، انتخاب‌شده و کلیه اقتدارات لازم به آنان تعویض شود.

قصور دولت در رعایت معیارهای اصولی مربوط به تحقیق، موجبات مسئولیت بین‌المللی آن را فراهم می‌سازد. رویه مراجع ذیصلاح منطقه‌ای نیز حاکی از ضرورت انجام تحقیقات فوری و مؤثر توسط رکن مستقل و بی‌طرف است. به‌عنوان مثال دیوان اروپایی حقوق بشر در قضیه **کایا** علیه ترکیه دولت مشتکی‌عنه را به علت فقدان تحقیقات مؤثر در خصوص مرگ پدر خواهان ناقض ماده دو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در خصوص حق حیات و ماده یک آن سند راجع به تضمین حقوق

مندرج در کنوانسیون مذکور معرفی نمود (پرونده کلی^۱ ۱۹۹۳: ۸۶).

در قضیه **ولاسکوئز**، دیوان به بیان دیدگاه خود در باب وظیفه دولت‌های عضو برای تحقیق و تفحص نسبت به نقض حقوق بشر پرداخت. دیوان تصریح کرد: «دولت ملزم به انجام تحقیق و تفحص درباره هر وضعیتی است که در آن نقض حقوق حمایت‌شده به‌وسیله کنوانسیون، مطرح است. اگر نظامات دولتی، اقدامی در این خصوص انجام ندهند و در نتیجه تجاوز به حقوق بشر، بدون مجازات بماند و برخورداری کامل قربانی از این حقوق، در کوتاه‌ترین زمان ممکن، مجدداً برقرار نگردد، در این صورت دولت از ایفای تعهد خود مبنی بر تضمین اجرای کامل و آزادانه این حقوق توسط افراد تحت قلمرو صلاحیتش، کوتاهی کرده است. تعهد به تحقیق و تفحص باید به‌طور جدی و واقعی و نه صرفاً صوری و ظاهری، انجام شود. یک تحقیق مؤثر باید دارای هدف مشخص باشد و به‌وسیله دولت، به‌عنوان وظیفه‌ای قانونی تلقی شود. نه اینکه وسیله‌ای جهت حفظ منافع خصوصی تلقی شود که مستلزم اقدام قربانی و خانواده او در طرح دعوا و اثبات قضیه به‌وسیله آن‌ها، بدون تحقیق و تفحص مؤثر و کافی توسط دولت برای کشف حقیقت باشد. فارغ از اینکه مأمور دولتی نهایتاً مسئول تجاوز به حقوق بشر شناخته شود یا خیر، اگر در جایی که اعمال بخش خصوصی مندرج در کنوانسیون را نقض کرده است، دولت سازوکار لازم را برای تحقیق و تفحص جدی فراهم نکند، عمل این بخش مورد تأیید و موافقت دولت تلقی شده و در نتیجه موجب مسئولیت دولت در سطح بین‌المللی می‌شود» (پرونده **ولاسکوئز رودریگوئز**^۲ ۱۹۸۸: ۱۵۵).

در رابطه با جدی و عملی بودن تحقیق و تفحص و نه صرفاً ظاهری و نظری بودن آن، دیوان آمریکایی حقوق بشر در مورد آیین رسیدگی در کشور هندوراس، این‌گونه تشخیص داد که این آیین از جنبه نظری کافی بود، اما در عمل، شواهد نشان می‌داد که از تمهید یک تحقیق و تفحص درباره ناپدید شدن آقای مانفر و لاسکوئز به صدور قرار «آزادی به دلیل فقدان شواهد» نپرداخته بودند یا قضات به اماکن نگهداری و حبس آقای و لاسکوئز، دسترسی نداشته و شکایت کیفری رد شده بود (همان ۱۵۶)،

1. Kelly case

2. Velázquez Rodriguez case

دیوان علاوه بر این، به نکته‌ای تصریح کرد که قابل توجه از نظر حد زمانی و عملیاتی است: «وظیفه تحقیق و تفحص برای یافتن واقعیات در چنین مواردی تا وقتی که شک و بلا تکلیفی درباره سرنوشت فرد ناپدید شده زایل نشود، ادامه می‌یابد» (همان ۱۵۷). در این پرونده، دیوان به اتفاق آراء، رأی به محکومیت هندوراس به دلیل نقض مواد ۴ و ۵ و ۷ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر داد.^۱

نکته حائز اهمیت اینکه هر چند ممکن است دولتی رسیدگی قضایی جدی درباره کشف واقعیات را سامان دهد، اما در عین حال ممکن است محکوم به نقض تعهدش به موجب ماده (۱) ۱ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر شود. این وضعیت در قضیه کودکان خیابانی پیش آمد زیرا افراد مسئول در جنایت کودک‌ربایی و قتل کودکان حتی پس از رسیدگی قضایی مجازات نشده بودند، چون یا اصلاً مورد شناسایی قرار نگرفته بودند یا اگر شناسایی شده بودند، بر اساس تصمیمات قضایی به مجازات محکوم شده بودند که واقعاً مجازات نبودند. این ملاحظات به تنهایی کافی بود برای اینکه دیوان این چنین نتیجه بگیرد که دولت گواتمالا در قضیه فوق، ماده (۱) ۱ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر را نقض کرده است (پرونده ویلاگرن^۲ ۱۹۵:۱۹۹۹).

۴-۳- استقلال نهادهای مسئول تعقیب انضباطی نیروهای متخلف

یکی از راهکارهای افزایش میزان رعایت موازین قانونی از سوی مأموران پلیس، پیش‌بینی سازوکارهای تعقیب انضباطی و محکومیت مأموران پلیس در صورت تخلف از قوانین است. طرفداران این راهکار بر این باورند که استفاده مؤثر از این راهکار موجب کاهش موارد سوءاستفاده پلیس از قدرت خواهد شد. همچنین بزه‌دیدگان و قربانیان تدابیر غیرقانونی پلیس که از این گذر متحمل خسارت شده‌اند، می‌توانند با طرح شکایت در مراجع مرتبط، جبران ضرر و زیان وارده را درخواست کنند. گاهی

۱. ماده ۴ و ۵ و ۷ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر

ماده ۴ بند ۱ «هر شخص حق دارد حیات و زندگی وی محترم شناخته شود. این حق را قانون و از زمان حمل (جنین) حمایت خواهد کرد. هیچ‌کس نباید به نحو خودسرانه از زندگی محروم شود».

ماده ۵ بند ۲ «هیچ‌کس شکنجه، مجازات یا رفتار ظالمانه، غیرانسانی یا ترضیلی نخواهد شد. با کلیه اشخاص محروم از آزادی باید با احترام به حیثیت ذاتی فرد انسانی رفتار شود».

ماده ۷ بند ۲ «از هیچ‌کس نمی‌توان سلب آزادی بدنی نمود مگر به دلایل و بر اساس شرایط از پیش تعیین شده به موجب قانون اساسی کشور مربوط یا بر اساس قانونی که طبق قانون اساسی وضع شده باشد».

اقدام‌های غیرقانونی پلیس، وصف مجرمانه داشته و بزه‌دیده می‌تواند برای طرح شکایت و احقاق حقوقش به مراجع قضایی مراجعه کند. برخی دیگر از رفتارهای پلیس مغایر دستورالعمل و رویه انتظامی است و مأموران متخلف، مشمول رسیدگی‌های اداری و انضباطی می‌شوند. نکته مهم در این زمینه، تشخیص و تعیین مرز میان رفتارهای مجرمانه از رفتارهای غیرقانونی غیرحرفه‌ای و مغایر با قواعد پلیس است (فرجیها و مقدسی ۱۳۸۸: ۱۶).

در قضیه چنگو، یک مأمور انتظامی زامبیا به‌سوی شاکی که فردی آزاد بوده، شلیک کرده، لیکن نتوانسته بود او را بکشد. مطابق یافته‌های کمیته حقوق بشر، دولت زامبیا، از انجام تحقیقات «مستقل» درباره این واقعه سرباز زده بود و تحقیقات پلیس، حتی پس از گذشت بیش از سه سال، هنوز به نتیجه نرسیده و منشر نشده بود. به‌علاوه، هیچ رسیدگی قضایی آغاز نشده و ادعای شاکی مبنی بر دریافت جبران نیز رد شده بود؛ بنابراین به نظر می‌رسید که حق شاکی راجع به «حق آزادی و امنیت شخصی» که در ماده (۱) ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی پیش‌بینی شده نقض شده است. کمیته حقوق بشر، با توجه به تعهدات کشور زامبیا بر اساس بند «الف» ماده (۳) ۲ میثاق، ابراز داشت.

«دولت متعهد، متعهد به تأمین شیوه‌های دادخواهی و راه‌های مؤثر احقاق حق و نیز اتخاذ تدابیر مناسب و مکفی برای حمایت از امنیت شخصی و حق حیات آقای چنگو در برابر هر نوع تهدیدی است. کمیته از دولت عضو، درخواست کرد که تحقیقات و بازجویی‌های مستقلی در باب واقعه شلیک، انجام دهد. همچنین یک رسیدگی کیفری را به‌سرعت علیه افراد مسئول در قضیه برقرار سازد، در صورتی که نتیجه رسیدگی‌های کیفری حاکی از مسئولیت افرادی بود که در سمت رسمی خود به شلیک و آزار شاکی پرداخته‌اند، به احقاق حق آقای چنگو که باید شامل جبران خسارت‌ها و زیان‌های وارده به او باشد، پردازد. دولت عضو همچنین متعهد است عدم تکرار نقض‌های مشابه در آینده را تضمین کند» (پرونده چنگو علیه زامبیا^۱ ۲۰۰۰: ۱۴۳).

وظایف تحقیق و تفحص، پیگرد قانونی و مجازات ناقضان حقوق بشر در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیز دارای اهمیت اساسی است. در تعداد بسیاری از قضایا، دیوان اروپایی حقوق بشر بر تعهد دولت‌ها در انجام تحقیق در رابطه با نقض حق حیات، تأکید کرده است. این تأکید در قضیه چنگو مختصراً اما به خوبی تبیین شده است:

تعهد به حمایت از حق حیات که در ماده ۲ کنوانسیون تأمین شده و باید در پرتو الزام کلی دولت‌ها بر اساس ماده ۱ کنوانسیون که مقرر می‌دارد «دولت‌های عضو باید برخورداری تمام افراد داخل در قلمرو صلاحیتشان از حقوق شناخته شده در کنوانسیون را تضمین کنند و این مورد مستلزم این است که اشکالی از تحقیق رسمی و مؤثر برای یافتن واقعیات درجایی که فردی در اثر سوءاستفاده از قدرت کشته شده است، وجود نداشته باشد» (همان ۱۴۲). هدف اصلی از چنین تحقیقاتی این است که اجرای مؤثر قوانین داخلی که از حق حیات حمایت می‌کنند و نیز پاسخگویی مأموران و نهادهای دولتی را برای مرگ واقع شده تحت مسئولیتشان تأمین می‌کنند، تضمین شود. اینکه چه شیوه‌هایی از تحقیق و بازجویی، این اهداف را محقق خواهد کرد، بسته به اوضاع و احوال مختلف، متنوع هستند. با این حال، هر شیوه‌ای که انتخاب شود، مراجع قانونی باید در آن چارچوب، فعالیت خود را آغاز کنند. در واقع، مراجع صالحه نمی‌توانند وظیفه تحقیق و بازجویی را به عهده ابتکار عمل و اقدام وارثان مقتولین برای تسلیم شکایتی رسمی و درخواست برای انجام تحقیق و رسیدگی بگذارند. برای اینکه تحقیق درباره کشتن غیرقانونی به دست مأموران دولتی، مؤثر و مفید باشد، ضروری است افراد مسئول بر انجام تحقیق و بازرسی، مستقل باشند. تحقیق باید کارآمد باشد بدین معنا که از دل تحقیق معلوم شود آیا اجبار و زور به کار گرفته شده در این گونه قضایا، موجه بوده است یا خیر؟ تحقیق و بازرسی یک تعهد به نتیجه نیست، بلکه تعهد به وسیله است. مقامات صالحه قانونی باید تا آنجا که ممکن است، گام‌های قابل قبول و معقول را برای حفظ شواهد و ادله مربوط به رخدادهای از جمله گواهی شهود عینی و اسناد و مدارک قانونی، بردارند و به منظور تهیه گزارش کامل و دقیق از ضرر و آسیب‌های وارده، حاوی تحلیل عینی یافته‌های کلینیکی شامل مرگ، درجایی که مقتضی است، دست به کالبدشکافی

بزنند. هر کاستی و قصوری که توانایی تحقیق و بازجویی برای تعیین علت مرگ یا شناسایی شخص یا اشخاص متجاوز را به خطر اندازد، در راستای عدم انطباق با معیارهای پیش گفته تلقی می‌شود.

وظیفه تحقیق و واریسی باید قرین به فوریت و تسریع قابل قبول باشد؛ زیرا ممکن است محدودیت‌ها و مشکلاتی فراروی انجام تحقیق، در یک موقعیت خاص، به وجود آید. پاسخ فوری مراجع رسمی به عمل ارتكابی توسط متجاوزین از طریق اجرای یک تحقیق و بازرسی مؤثر، امری اساسی در حفظ اعتماد عمومی به وجود حاکمیت قانون است و همچنین از بروز هرگونه تبانی یا تسامح در ارتكاب اعمال غیرقانونی جلوگیری می‌کند (اوسار علیه ترکیه^۱: ۲۰۰۱: ۳۹۳).

در قضیه آوشار علیه ترکیه، قربانی آقای محمد شریف اوسر، ظاهراً تحت توجهات نیروهای امنیتی و با موافقت مقامات دولتی، به‌طور غیرقانونی به قتل رسیده بود. دیوان در این پرونده تصریح کرد: نگرانی‌های جدی در باب انطباق قوانین دولت عضو با معیارهای حاکمیت قانون و رعایت و احترام او به حقوق بشر به‌ویژه حق حیات وجود دارد. دیوان ادامه داد که «در چنین اوضاع و احوالی، تعهدات بر طبق دادخواهی بر اساس ماده ۲ کنوانسیون اروپایی راجع به حق حیات، باید به‌عنوان نیازهای اساسی برای رسیدگی‌های گسترده‌تر، تلقی شوند» (همان ۴۰۴). در این قضیه که قربانی در منزلش توقیف شده و به‌وسیله ۷ نفر (نگهبان دهکده به‌اضافه اعتراف کننده و یک مأمور امنیتی) به ژاندارمری برده شده و سپس درجایی دیگر منتقل و کشته شده بود، دیوان نقض ماده ۲ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر را تشخیص داد؛ زیرا تحقیق و تفحص که توسط ژاندارمری و دادستان عمومی نزد دادگاه کیفری اقامه شده بود، یک تحقیق و تفحص فوری را در حول و حوش زمانی قتل قربانی تدارک نکرده بود (همان ۴۰۸)؛ بنابراین دیوان، دولت را مسئول مرگ آقای اوسر به دلیل نقض تعهد ماهوی‌اش در تضمین حق حیات بر اساس ماده ۲ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، دانست.

۴-۴- پیگرد قضایی و مجازات نقض‌کنندگان

الف) رسیدگی مؤثر

در پرونده اُزگور گوندم علیه ترکیه دادگاه عدم رسیدگی قضایی مؤثر و کافی را در مورد سلب حق حیات یک فرد توسط دولت یکی از موارد نقض ماده ۲ کنوانسیون دانست. در این پرونده خواهان تبعه ترکیه بود که به‌وسیله دو مهاجم ناشناس مورد تیراندازی قرار گرفت، عموی وی نیز به دلیل اصابت گلوله فرد ناشناس کشته شد. خواهان در همان روزهای بستری بودن در بیمارستان به پلیس شکایت کرد، اما هیچ‌کس به خاطر حملات صورت گرفته تا زمان تنظیم دادخواست بازداشت نشد. بعد از کشته شدن عموی خواهان رسیدگی مقدماتی فوراً آغاز شد و پلیس محل وقوع حادثه را طراحی و با سه شاهد مصاحبه کرد. شاکی ادعا کرد او و عمویش به دلیل مشارکت در فروش روزنامه اُزگور گوندم مورد اصابت گلوله قرار گرفته‌اند. این حمله توسط نیروهای امنیتی دولت در تعقیب و حمله علیه کسانی بوده است که در انتشار و توزیع این روزنامه و سایر روزنامه‌های کرد زبان مشغول بوده‌اند وی خاطرنشان کرد که تعقیب‌های انجام‌شده علیه کسانی که در تولید، نشر و توزیع روزنامه دست داشته‌اند، صورت گرفته است. دولت هرگونه درگیری خود را در تیراندازی به‌سوی خواهان و عمویش انکار کرد. خواهان به کمیسیون اروپایی حقوق بشر شکایت نمود. کمیسیون شکایت وی را در ۱۲ جولای ۱۹۹۳ دریافت و آن را قابل‌پذیرش اعلام کرد در ۸ آوریل ۱۹۹۷ کمیسیون اظهار عقیده نمود: اگرچه بر مبنای مدارک در دسترس نمی‌تواند تعیین کند آیا نمایندگان پلیس یا نیروهای امنیتی در هر دو حادثه تیراندازی دست داشته‌اند یا خیر؟ اما قصور احتمالی در رسیدگی به حملات به خواهان و عموی او، کوتاهی در حمایت از حق آن‌ها بر حیات و نقض ماده ۲ کنوانسیون است (۳۰ رأی مثبت در برابر ۲ رأی منفی). سپس کمیسیون پرونده را به دادگاه اروپایی حقوق بشر در ۹ جولای ۱۹۹۷ ارجاع کرد دادگاه رأی داد که اگرچه دخالت نیروهای امنیتی دولت در حادثه مذکور و نقض ماده ۲ اثبات نشده، اما نقض این ماده به این شکل صورت گرفته است که مقامات دولت ترکیه رسیدگی مؤثری در مورد شرایط حوادث فوق انجام نداده‌اند (۸ رأی مثبت در مقابل ۱ رأی منفی). دادگاه در این پرونده اعلام کرد هدف و منظور

کنوانسیون، اجرای همگانی حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین است و مقررات آن باید در پرتو این ویژگی خاص کنوانسیون تفسیر و اعمال شود تا حمایت‌های کنوانسیون را مؤثر و عملی سازد؛ اما در مورد نقض ماده ۲، خواهان ادعا کرده بود که نیروهای امنیتی در حمله به او و قتل عمویش دخالت داشته‌اند، همین‌طور هیچ رسیدگی قضایی مؤثر و کافی با توجه به شرایط آسیب رسیدن به آن‌ها انجام نشده است؛ بنابراین در هر دو مورد نقض ماده ۲ کنوانسیون وجود داشته و برای اثبات ادعای خود به گزارش صدور لک^۱ استناد نمود. این گزارش دخالت دولت را در مبارزات خشونت‌آمیز نشان می‌دهد. دادگاه یادآوری کرد: تعهد به حمایت از حق حیات، ذیل ماده ۲ کنوانسیون، مطابق با وظیفه کلی دولت طبق ماده ۱ تأمین حقوق و آزادی‌های هر فرد است که به‌طور ضمنی مقرر می‌کند که یک‌شکل رسیدگی اداری مؤثر باید وجود داشته باشد. به‌ویژه هنگامی که افراد در نتیجه استفاده از زور کشته شده‌اند.

به عقیده دادگاه تعهد برخلاف ادعای دولت منحصر به پرونده‌هایی می‌شود که در آن‌ها قتل توسط مأموران دولت انجام شده یا اینکه اعضای خانواده آسیب‌دیده یا دیگران یک شکایت رسمی در مورد قتل به مقامات صالح رسیدگی کننده تسلیم کرده باشند یا نه. در این پرونده صرف این واقعیت که مقامات از قتل عموی خواهان اطلاع داشته‌اند، به‌خودی‌خود یک تعهد ذیل ماده ۲ در انجام رسیدگی مؤثر را به وجود می‌آورد. خواهان ۲ روز پس از حادثه، درخواستی را به پلیس ارجاع نموده است. در گزارش ۱۷ ژانویه ۱۹۹۳ پلیس درج شده است که پیدا کردن مسئولین حمله امکان‌ناپذیر نیست، حتی تا ۱۵ ژانویه ۱۹۹۸ هیچ کپی از گزارش‌های پلیس برای انجام رسیدگی‌های مطابق دستورات دادستان نهاد‌های کنوانسیون ارجاع نشده بود. همین‌طور دولت ترکیه هیچ اطلاعاتی را در مورد فرآیند رسیدگی‌های دولتی به دادگاه ارائه نداده است. دادگاه این واقعیت را مورد توجه قرار داد که شرایط زمانی آن منطقه از ترکیه و اقدامات خشونت‌آمیز و مقابله نیروهای دولتی مانع از تحقیق و جستجوی مدارک در رسیدگی‌های کیفری نیست. به‌علاوه اظهار داشت که دخالت

نیروهای دولتی باید توسط دادستان احتمال داده می‌شد، خواه بعداً شناسایی می‌شدند یا نه؛ بنابراین بر اساس نظر دادگاه عدم کفایت رسیدگی‌های کیفری از سوی دولت نقض ماده ۲ (حق حیات) تلقی می‌شود (آزگور گوندم علیه ترکیه^۱: ۴۲:۲۰۰۰).
(Ozgur Gundem V. Turkey 2000: 42).

ب) جبران خسارت زیان‌دیده

در سند «اصول و دستورالعمل‌های اساسی حق جبران خسارات برای قربانیان نقض‌های حقوق بشر و حقوق بشردوستانه» وظایف دولت را در این زمینه به صورت زیر دسته‌بندی نموده‌اند:^۲

۱- دولت‌ها باید کلیه مکانیسم‌ها و اطلاعات خصوصی و عمومی پیرامون همه طرق دستیابی به دادخواهی و جبران خسارت مؤثر را منتشر نمایند.

۲- تدابیر لازم را برای به حداقل رسانیدن رنج‌های قربانی و خانواده‌اش اتخاذ نمایند و از آن‌ها در مقابل اقدامات غیرقانونی اشخاص برای تجاوز به حریم شخصی آن‌ها و حفظ امنیت‌شان در مقابل تهدیدها و اقدامات تلافی‌جویانه حمایت کنند و همچنین از خانواده و شهود قربانیان باید قبل، بعد و در طول دادرسی و در زمان اجرا رأی و سایر مراحل دادرسی مراقبت‌های لازم را به عمل آورند.

۳- تهیه و تعیین اطلاعات و ابزارهای لازم برای آگاهی قربانیان جویای عدالت.

۴- اقدامات مناسب برای اجرای ابزارهای مشورتی، دیپلماتیک و حقوقی جهت اینکه قربانی بتواند حقوق مربوط به جبران خسارت را اجرا کند. همچنین دولت‌ها باید بستر مناسب را جهت اینکه قربانی یا قربانیان بتوانند شکایت‌شان را ارائه دهند و نهایتاً از آن‌ها جبران خسارت شود ایجاد کنند (همان، اصل ۱۲).

جبران خسارت باید با شدت نقض و صدمات وارده تناسب داشته باشد. مطابق با حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی دولت باید از قربانیانی که در نتیجه اعمال منتسب به نهادها و ارگان‌هایش دچار صدمه و خسارت می‌شوند، جبران خسارت نماید (همان، اصل ۱۵).

همچنین باید در راستای تأمین برنامه‌های ملی جهت جبران خسارت و سایر کمک‌های لازم به قربانیان در موقعیت‌هایی که قربانی به دلیل صدمات وارده قادر به عهده گرفتن تعهداتش برای درخواست جبران خسارت نیست حمایت‌های لازم را به عمل آورد (همان، اصل ۱۶).

دولت باید برای اجرا آرای داخلی و خارجی قوانین مقتضی وضع نموده و جهت جبران خسارت از قربانیان و ایجاد مکانیسم‌های مؤثر جهت اجرای این آراء امکانات لازم را فراهم کند (همان، اصل ۱۷).

این حق را می‌توان در کنوانسیون منطقه‌ای حقوق بشر مانند کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به‌وضوح ملاحظه نمود. مراجع بین‌المللی در مورد نقض این حق سعی در یک جبران خسارت کامل دارند. در رسیدگی به شکایات مربوط به نقض، مسئولیت دولت باید برای مراجع محرز گردد. گاهی دولت‌ها با تأکید بر قوانین داخلی خویش سعی در تبرئه خود دارند. به‌عنوان نمونه در پرونده هندوراس که مربوط به ناپدید شدن اجباری و نقض حق حیات بود، دیوان آمریکایی حقوق بشر مسئولیت دولت هندوراس را محرز دانست. دولت مذکور برای جبران خسارت از قربانیان و خانواده آن‌ها ضمن تأکید بر پذیرش مسئولیت خویش به دادگاه پیشنهاد نمود مطابق قوانین داخلی هندوراس، مرگ‌های تصادفی و ناگهانی طبق قانون داخلی این کشور از محل بیمه‌های اجتماعی به‌طور کامل جبران خسارت شوند، بر همین مبنا دولت هندوراس می‌تواند این دو فرد را مشمول قاعده مرگ‌های تصادفی بداند و از آن‌ها جبران خسارت کند. دادگاه آمریکایی ضمن رد این پیشنهاد به دولت هندوراس گوشزد نمود که مرگ دو شخص مطروحه در پرونده‌ها به‌هیچ‌وجه تصادفی نبوده است. بلکه ناشی از نقض تعهدات دولت در راستای حق حیات افراد و همچنین عدم تحقیقات کافی و مؤثر پیرامون وضعیت آن‌ها است (شلتون^۱: ۱۹۹۸: ۱۵۴).

این مطلب بیانگر این است که دولت‌ها اجازه ندارند با تأکید بر قوانین داخلی خود نسبت به نقض تعهدات بین‌المللی‌شان و در نتیجه جبران نمودن خسارات وارده شانه خالی کنند. از آنجا که اعاده وضعیت به حالت پیش از نقض زمانی که شخص مرده

است اساساً امکان پذیر نیست، مراجع بین‌المللی تلاششان را انجام می‌دهند تا از خانواده و اطرافیان متوفی جبران خسارت نمایند. به‌طور مثال در پرونده‌ای شاکی، مدعی مرگ پسرش در بازداشتگاه پلیس بوده و علت مرگ وی را عدم مراقبت‌های به‌موقع پزشکی در بازداشتگاه دانسته بود. همچنین شاکی دولت را متهم به عدم انجام تحقیقات لازم و کافی برای روشن ساختن قضیه کرده و خواستار دریافت غرامت به دلیل تحمل فشارهای زیاد روحی در جریان دیدن رفتارهای نادرست با پسرش و سرانجام مرگ وی شده بود. مبلغ مطالبه شده توسط شاکی ۱۹۵۰ هزار یورو بود. دادگاه ادعای او را در مورد مرگ پسرش در بازداشتگاه پلیس به دلیل بی‌توجهی به مقامات پذیرفت، همچنین خسارت غیرمادی ادعا شده را قبول نمود و کل مبلغ خواسته شده را به وی اعطا کرد (شورای اروپا^۱ ۲۰۰۶: ۱۷).

پرونده‌های زیادی مشابه به این پرونده وجود دارد که مراجع بین‌المللی، خانواده شخص را مورد حمایت کامل خود قرار داده و هرچند قربانی دیگر نیست، اما خانواده او را تنها نگذاشته و از آن‌ها جبران خسارت می‌نمایند. به‌طور مثال در قضیه هندوراس، دادگاه آمریکایی برای جبران خسارت از بازماندگان بخشی از غرامت را برای فرزندان قربانیان قرار داد که شامل هزینه تحصیل آن‌ها از مقطع ابتدایی تا دانشگاه می‌شد. همچنین دولت را متعهد ساخت وقتی این کودکان به سن کار رسیدند از کار و شغل مناسبی برخوردار باشند. بخشی از غرامت را متعلق به همسران اشخاص دانست که از زمان مرگ متوفیان متحمل آسیب‌های شدید مالی شده بودند و بخش دیگر را تحت عنوان حقوق بازنشستگی به والدین قربانیان اعطا نمود (شلتون ۱۹۹۸: ۱۵۷). گاهی حق حیات در اثر اقدامات نیروهای امنیتی یک دولت نقض می‌شود. توجه مراجع بین‌المللی در این نوع نقض تمرکز بر این موضوع است که آیا اقدامات صورت گرفته در چارچوب اختیارات و وظایف قانونی نیروهای امنیتی و نظامی بوده است یا نه؟ در این زمینه دو پرونده مطرح شده در دیوان اروپایی حقوق بشر را بررسی می‌کنیم. در پرونده اول پلیس قصد دستگیری دو شخص را داشت که به دلیل تیراندازی به سمت آن‌ها در حین فرار، آن‌ها کشته شدند. دیوان اروپایی

حقوق بشر طی بررسی‌های به عمل آمده به این نتیجه رسید که اقدام پلیس خارج از حیطه اختیاراتش بوده است. در نتیجه نقض ماده ۲ (حق حیات) محرز است و حکم به پرداخت غرامت به خاطر کلیه خسارت‌های مادی و غیرمادی متحمل شده به فرد نمود (ناچووا و دیگران علیه بلغارستان^۱؛ ۲۰۰۸: ۳۶)؛ اما در پرونده دوم شاکی مدعی بود همسرش در یک آشوب داخلی توسط ماشین نیروهای نظامی زیر گرفته شده است. دیوان اروپایی حقوق بشر در این پرونده برخلاف مورد اول بر این باور بود که نقض صورت نگرفته است؛ زیرا استفاده از مقداری قوه قهریه برای فرونشاندن آشوب‌های داخلی در سیستم امنیتی کشورها یک مسئله عادی و گاهی ضروری است. مرگ شخص یک حادثه غیرعمدی و اتفاقی بوده است. همچنین در همین پرونده نقض ماده ۲ رد شد؛ اما از آنجا که شاکی مدعی عدم پیگیری مؤثر پرونده‌اش توسط مقامات امنیتی بود (نقض ماده ۱۳ کنوانسیون اروپایی) و از این بابت متحمل خسارت‌های غیرمادی زیادی شده بود، دادگاه به دلیل نقض دوم یعنی عدم تحقیقات کافی و مؤثر نسبت به شکایت مطرح شده به مدعی به خاطر خسارت‌های مثل احساس ناامیدی، سرخوردگی و ناتوانی غرامت پرداخت کرد (مچ شانه علیه انگلیس^۲؛ ۲۰۰۲: ۹۸).

این موضوع بیانگر این مسئله است که همان‌طور که بارها مراجع بین‌المللی ذکر نموده‌اند در صدور رأی جبران خسارت به ماهیت پرونده توجه می‌کنند هرچند در پرونده مذکور نقض حق حیات محرز نشده، اما این به معنای رد کامل خسارت‌های ادعا شده از جانب مدعی نبود؛ چراکه دادگاه اروپایی نقض دیگری از کنوانسیون یعنی ماده ۱۳ را مسلم داشت و شاکی را به خاطر خسارت‌های ناشی از نقض آن ماده مستحق جبران خسارت دانست. خسارت وارده به قربانیان می‌تواند ناشی از اعمال و رفتارهای غیرقانونی و گاه خشونت‌آمیز مقامات دولتی یا امنیتی باشد. چنانکه پیش‌تر ذکر شد ماده ۱۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مقرر می‌دارد: «هر کس که حقوق و آزادی‌های شناخته شده‌اش در این کنوانسیون نقض شود، باید وسیله احقاق حق مؤثر

1. Nachova and Others V. Bulgaria
2. Mcshane V. The United Kingdom

وی نزد مرجعی ملی فراهم شود، هرچند اشخاصی که نقض حق کرده‌اند به اعتبار شغل رسمی عمل کرده باشند» و همچنین ماده ۴۱ کنوانسیون مذکور بر ضرورت جبران خسارت عادلانه به هنگام نقض کنوانسیون تأکید می‌کند. پاراگراف ۳ ماده ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۲۵ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر نیز به حق برخورداری از طرق دادخواهی تأکید می‌نمایند.

نتیجه‌گیری

در تمامی اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای حقوق بشر، به حق حیات به‌عنوان مهم‌ترین حق بشری و پایه سایر حقوق پرداخته شده است. حق حیات در حالت‌های مختلفی ممکن است مورد مخاطره قرار گیرد. از مباحث مطرح در این حق، مسئله اقدامات خودسرانه نیروهای دولتی است که دلیل اصلی آن، نقض قانون و اعطای اختیارات وسیع به نیروهای دولتی در قانون است. پیش‌بینی نکردن مقررات لازم در برخورد با کسانی که حق حیات دیگران را مورد تعرض قرار می‌دهند، می‌تواند به‌نوعی نقض حیات قربانی باشد. در مورد ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی نیز دولت‌ها در قبال سلب خودسرانه حیات افراد، نه‌تنها در قبال پیشگیری مسئول هستند، بلکه در قبال پیشگیری، تعقیب و مجازات عاملان این قتل‌ها نیز مسئولیت دارند و این نوع مسئولیت را می‌توان در رویه کمیته حقوق بشر مشاهده نمود. کمیته حقوق بشر، ماده ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی را به‌طور عام مورد توجه قرار داده و اجرای میثاق را بر عهده کشورهای طرف میثاق قرار داده است که با انتخاب روش خودشان در مورد اجرای میثاق در سرزمین‌هایشان چارچوب احصاء شده در ماده مذکور، عمل نمایند. این خود به‌نوعی این موضوع را به رسمیت شناخته که اجرای میثاق به‌تنهایی متکی بر مصوبات قانونی (اساسی یا عادی) نیست؛ زیرا این قوانین عادی و اساسی به‌تنهایی برای اجرای میثاق کافی نیستند. کمیته حقوق بشر لازم دانسته توجه دولت‌ها را به این حقیقت جلب کند که تعهد دولت‌ها محدود به احترام و رعایت حقوق بشر نیست، بلکه دولت‌ها مطابق میثاق متعهد به تضمین بهره‌بردن و تمتع افراد تحت صلاحیتشان از این حقوق هستند.

منابع

- امیر ارجمند، اردشیر (۱۳۸۶)، مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر (اسناد منطقه‌ای)، جلد دوم، انتشارات جنگل.
- امیر ارجمند، اردشیر (۱۳۸۶)، مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر (اسناد جهانی)، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۸)، لغت‌نامه، تهران، سیروس.
- صدری افشار (۱۳۸۷)، غلامحسین، فرهنگ معاصر فارسی، فرهنگ معاصر.
- فرجیها، محمد و مقدسی، محمداقبر (۱۳۸۸)، رعایت موازین قانونی در فرآیند تحقیقات پلیسی، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، سال چهارم، شماره یازدهم، تابستان.
- قاری سید فاطمی، سید محمد (۱۳۸۸)، حقوق بشر در جهان معاصر، دفتر دوم: جستارهایی تحلیلی از حق‌ها و آزادی‌ها، موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ویرایش دوم.
- قربان‌نیا، ناصر (۱۳۸۷)، حقوق بشر و بشردوستانه، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- قمری، ناصر (۱۳۸۶)، جبران نقض حقوق بشر در نظام حقوقی ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق بشر، دانشگاه تهران به راهنمایی دکتر نسرین مصفا.
- کمالوند، محمدمهدی (۱۳۹۱)، تحلیل حق بر آزادی اجتماعات در پرتو اسناد بین‌المللی حقوق بشر و تطبیق آن با نظام حقوقی ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق بشر، دانشگاه مفید قم، شهرریور.
- گل محمدی خامنه، علی (۱۳۸۲)، مبانی امور انتظامی (۲)، چاپ معاونت آموزشی ناجا، چاپ دوم، زمستان.
- ممتاز، جمشید و شریفی طراز کوهی، حسین (۱۳۸۷)، حداقل قواعد بشردوستانه قابل اجرا در آشوب‌ها و شورش‌های داخلی، دکتر ممتاز، مجله دانشکده حقوق تهران، ش ۴۵.
- نوروزی، محمدتقی (۱۳۸۵)، فرهنگ دفاعی و امنیتی، انتشارات سنا، چاپ اول، زمستان.

- Minority Rights Jurisprudence Digest, 2006, Council of Europe publishing, P. 217.
- Basic Principles and Guidelines on the right to a remedy and Reparation for Victims of violations of International Human rights and Humanitarian law, 2005, Text in: E / N. 4/2005/5, 2/ December 2004
- Communication No. 821/1998, Chongwe V. Zambia, 25 October 2000 in GAOR, A/56/40,(Vol. II), P.143, Paras.7.
- Eur. Court HR, case of Mahumt kaya v. Turkey, Judgment of 28 March 2000, Paras. 115-116, of text of the judgment as published at: <http://echr.coe.int/>.
- EUR. Com. HR, Stewart case – Decision, App. No. 10044/ 82, 18 Apr. 1982, Para. 19 -20.
- Eur. Ct. HR, McCann and others case, judgment1995, series A, No, 324, Para. 149.
- Eur. Com. HR, Kelly case, judgment, No, 1757 (90, 10 Jan – 1993)
- ECHR, Kaya case, Judgment, 1998, Para 86.
- Eur. Ct HR, Case of Avsar v. Turkey, judgment of 10 July 2001, Paras. 393- 395 of decision.
- Eur. court HR, case of Ozgur Gundem V. Turkey, Judgment of 16 March 2000, Para. 42.
- Human Rights Committee Article 6 (Sixteen session 1982), compilation of General comments and General Recommendations adopted by human rights treaty Bodies, U. N. Doc. H. R. I/GEN/1/Rev. 1at6 (1994).
- Eur Court HR, MCSHANE v. THE UNITED KINGDOM, 2002, 98.
- I-A Court HR, Velasquez Rodriguez case, op. cit., Paras. 151 -153.
- I-A court HR, Velázquez Rodriguez case, 1988 op. Cit,PP. 155 -156, Paras. 176-177.
- I – A court HR, vilagran marales et at. Case (the street children case), 1999, Op. cit., P. 195, Para. 228.
- Nachova and Others V. Bulgaria, see European court of Human Rights, applications No. (4377/98 / 43579/95. 26. 0204), Judgment 6 July 2008.
- Sarah Joseph, Senny Schultz, and Melissa Castan, the International Covenant on civil and political Rights. (Oxford: oxford university press. 2000) p. 11.
- Shelton Dinah, Edit by David J. Harris and Stephen Livingston, (eds), The American System of Human Rights, Oxford, Clara don Press, 1998, P. 154.
- Report of HRC, GAOR, 40 the sees, supp. No. 40 (1985) Annex, Para. 13. 2.

